

Received:2023/12/13

Accepted:2024/2/27

Vol.22/No.83/Spring2025

scientific quarterly journal of Islamic mysticism

erfan.eslami.zanjan@gmail.com

<https://sanad.iau.ir/journal/mysticism>

<https://doi.org/10.71502/mysticism.2025.1202079>

Spiritual and Mystical Themes in Saadi's Arabic Poems and Molamma'at

Seyyede Narges Ghazavi, Gudarz Kakavandi, Farideh Akhavan Palangsaraei*

Phd Student, Arabic Language & Literature, *Corresponding Author, narges.qazavi@yahoo.com

Phd, Arabic Language & Literature, Farhangian University, Tehran, Iran.

Phd, Arabic Language & Literature, Farhangian.

Abstract

Saadi, famous Persian poet, was also known in Arabic literature and mysticism. His works show that he had devotion to great mystics and quoted many of their sayings, and he himself had a path that made most of his sonnets mystical and used Sufi terms a lot. This moral teacher deals with spiritual and mystical matters in his Arabic poems and in his Molama'at which include Arabic verses and stanzas. In this article, those cases are analyzed and most of the verses are given. The present research draws conclusions from the library method and the method of logical and documented analysis to the main sources and citing other researchers, and also shows that Saadi's mystical views in his Arabic poems. He teaches love and ethics and he is not a perfect Sufi, but he uses Sufi ideas for human and moral goals.

Keywords: Molama'at, Saadi, mysticism and Sufism, humanism, philosophy of love.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۹/۲۲

فصلنامه علمی عرفان اسلامی

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۲/۸

دوره ۲۲- شماره ۸۳- بهار ۱۴۰۴- حصص: ۱۹۹-۲۲۰

مقاله پژوهشی

مضامین معنوی و عرفانی در اشعار عربی و ملمعات سعدی

سیده نرگس قاضوی^۱

گودرز کاکاوندی^۲

فریده اخوان پلنگ سرائی^۳

چکیده

سعدی در ادبیات عرب و در عرفان و تصوف نیز شناخته شده بود. آثار او نشان می‌دهد که به عارفان بزرگ ارادت داشته و بسیاری از گفته‌های آن‌ها را نقل کرده است و خود سیر و سلوکی داشته که اغلب غزل‌های او را عرفانی نموده و اصطلاحات صوفیانه را فراوان به کار برده است. این آموزگار اخلاق در اشعار عربی و ملمعات خود که ابیات و مصراع‌های عربی را آورده است، به امور معنوی و عرفانی می‌پردازد که کمتر مورد توجه قرار گرفته‌اند. در این مقاله آن موارد تحلیل شده است. این تحقیق از روش کتابخانه‌ای و شیوه تحلیل منطقی و مستند به منابع اصلی بهره‌جسته و با استنتاج از یافته‌های پژوهش، نشان می‌دهد که سعدی در اشعار عربی خود نیز همان فلسفه عشق و اخلاق‌مداری را آموزش می‌دهد و صوفی کامل نیست بلکه اندیشه‌های صوفیانه را در جهت اهداف انسانی و اخلاقی استفاده می‌کند. کلیدواژه‌ها: ملمع، سبک‌شناسی، عرفان و تصوف، انسان‌گرایی، فلسفه عشق.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
مرکز مطالعات علوم انسانی

۱- دانش آموخته دکتری زبان و ادبیات عربی، ایران. نویسنده مسئول: narges.qazavi@yahoo.com

۲- دکتری زبان و ادبیات عربی، مدرس دانشگاه فرهنگیان، ایران.

۳- دانش آموخته دکتری زبان و ادبیات عربی، ایران.

۱- پیشگفتار

سعدی را بزرگ‌ترین ادیب سده هفتم قمری گفته‌اند و بلکه برخی او را از نخستین سخن‌سرایان جهان دانسته‌اند. از جوانی در بغداد و نظامیه آموزش‌دیده و در ادبیات فارسی و عربی طبع‌آزمایی کرده‌است. درباره سفرهای او داستان‌هایی گفته‌اند که چندان مورد قبول واقع نشده‌است، چنان‌که درباره عرفان و تصوف او نیز داستان‌های نه‌چندان مستدلی گفته‌اند. از اینکه در بغداد مرید شیخ شهاب‌الدین بزرگ سهروردی بوده‌است، تا اینکه در شیراز خانقاه داشته و صوفی بوده‌است که مقبره امروزی او را همان خانقاهش ذکر کرده‌اند. درباره هر یک از این مطالب مخالفان و موافقان گفته‌ها دارند. اما همگی بر اینکه او فصیح‌ترین و بلیغ‌ترین نویسنده سهل و ممتنع‌گو بوده، اختلاف نیست. تا آنجاکه اغلب برترین کتاب نظم فارسی را شاهنامه فردوسی و زیباترین کتاب نثر را گلستان سعدی خوانده‌اند.

اینکه تلاش می‌شود هر اندیشمندی را در قالب‌های مشخص عارف، صوفی، متکلم، فیلسوف و مانند آن قرار دهند، امری پسندیده نیست، زیرا اصالت را به آن شخصیت نمی‌دهند بلکه آن شاخه از دانش را اصل می‌گیرند و در این کار، انسان‌های مبتکر و نوآور جایی پیدانمی‌کنند. سعدی از شخصیت‌هایی است که نباید فقط به‌عنوان شاعر یا ادیب یا حاکم یا متکلم یا عارف در نظر گرفته‌شود بلکه او راهی نو گشوده و مسیر خود را طی نموده‌است. البته می‌توان دیدگاه عرفانی یا کلامی یا فلسفی و مانند آن را در آثار او جستجو نمود، اما لازم نیست اندیشه‌هایش را در قالب محدودی قرارداد. سعدی در زمینه‌های متعددی نوآور است و هنرمندی او در ادبیات مثنوی و منظوم یکی از آن‌هاست. او یکی از نظریه‌پردازان تعلیم و تربیت است. در فلسفه انسان‌گرایی از پیش‌تازان به‌شمار می‌آید. در حوزه زیباشناسی و نظریه عشق و محبت نوآور است. در فلسفه اخلاق دارای اندیشه‌های جالبی است و نمی‌توان او را در عنوان «شاعری» خلاصه نمود.

در این مقاله تلاش نمی‌شود که او را در مقام «عارف» قرارداد و دیگر بخش‌های شخصیت او نادیده گیریم؛ بلکه نشان داده می‌شود که یکی از دغدغه‌های سعدی، معنویت و عرفان بوده‌است و از آن در نوشته‌های خود بهره‌برداری می‌کند اما نه برای خود عرفان، بلکه برای انسان‌سازی و تربیت مردم از این ذخیره فرهنگی استفاده می‌نماید.

۲- پیشینه تحقیق

تاکنون تحقیق مستقلی درباره مضامین عرفانی در اشعار عربی و ملمعات سعدی انجام نشده است. اما درباره عرفان سعدی، چندین پژوهش صورت گرفته است. کتاب «مکتب عرفانی سعدی» از صدرالدین محلاتی شیرازی (۱۳۴۶) و کتاب «سعدی و عرفان» از عباس خیرآبادی (۱۳۸۵) هر دو به شیوه‌ای واحد تلاش داشته‌اند وجوه عرفانی در آثار سعدی را نشان دهند و او را عارف نشان دهند، درحالی که بسیاری از محققان سعدی را عارف نمی‌دانند و در تاریخ ادبیات هم در زمره ادبیات عرفانی به آثار او نگریسته‌اند. مقالاتی نیز با همین مضمون نوشته شده است. مقاله «سعدی و عرفان» از جلیل نظری (۱۳۸۱) که از گفته‌های دو کتاب پیشین فراتر رفته است و به اختصار همان مطالب را گفته است. مقاله «نگاهی به نگرش عرفانی سعدی» از سولماز رواق‌زاده شبستری و فرخ فرخ‌زاد (۱۳۹۵) نیز همان سبک را دارد. درباره اشعار عربی سعدی نیز مقاله (نگاهی به برخی ویژگی‌ها و ظرافت‌های اشعار عربی سعدی» از حسین الیاسی و محمدحسن فؤادیان (۱۳۹۴) بسیار مفید به نظر می‌رسد. مقاله «در ثای بغداد، نگاهی به قصاید عربی سعدی» از موسی اسوار، در سعدی‌شناسی نگاهی دقیق به قصیده سعدی دارد. در کتاب‌های متعددی که درباره سعدی نوشته‌اند اشاره‌هایی به عرفان و یا اشعار عربی او نیز دیده می‌شود.

۳- سعدی و عرفان اسلامی

یکی از هنرهای سعدی، آشنایی او با عرفان و تصوف و بهره‌گیری از معرفت عارفان بزرگ در عصر خود و استفاده از اصطلاحات و زبان عارفانه در برخی از نوشته‌های مثنوی و منظوم خود است. البته همه این‌ها دلیل نمی‌شود که دیگر ابعاد شخصیت او را نادیده گرفت. شاید بهتر است او را ادیبی فرزانه بدانیم که به عرفان و تصوف هم گرایش‌هایی داشته، اما هرگز صوفی رسمی نشده است و جنبه ادبی او بر دلبستگی‌های عرفانی‌اش غلبه داشته است. از مجموع نوشته‌های او می‌توان به این نتیجه رسید که در یک دوره از زندگی خود به عرفان گرایش بیشتری پیدا کرده است اما آن راه را ادامه نداده و همیشه خرقة‌پوشی را دنبال نکرده است و به فلسفه اصالت انسان راه یافته که بخشی از آن جنبه عرفانی بوده است. به نظر می‌رسد که چنان وسعت نظری داشته که در یکی از عنوان‌های شناخته شده عصر خود چون متکلم، فیلسوف، عارف و صوفی، محدث، مفسر و مانند آن نمی‌گنجد و در عین حال، از همه بهره داشته است.

یکی از جنبه‌های شخصیت فکری سعدی، دیدگاه او نسبت به عرفان و تصوف است که در زندگی و آثار او جلوه‌های روشنی دارد و از سرمایه‌های معنوی عرفانی در جهت تربیت انسان بهره‌برداری می‌کند و با دقت نظری که داشته از عناصر انسان‌ساز عرفانی استفاده می‌کند و با هنرمندی از آموزه‌های تربیتی و انسانی مندرج در عرفان در جهت موضوعات تربیتی با بیانی زیبا بهره‌می‌گیرد. هنر اصلی

سعدی این است که از ذخایر فرهنگی ایران و اسلام برای تربیت انسانی بهتر و جامعه‌ای انسانی‌تر استفاده می‌کند و با دیدگاهی جهانی اغلب از مرزهای سرزمینی و دینی عبور می‌کند و به نام انسانیت با انسان‌ها در همه قرن‌ها سخن می‌گوید و اوج اندیشه و هنر او همین موارد است. به همین دلیل، گفته‌های جهانی او مورد توجه جهانیان واقع شده است و به عنوان متفکری انسانی و جهانی به او می‌نگرند.

سهم عرفان در زندگی و آثار سعدی کم نیست. بخشی از جهان‌بینی و انسان‌شناسی او از وسعت نظر عرفانی اخذ شده است. بسیاری از آموزه‌های معنوی و انسانی خود را از متن عرفان اخذ می‌کند و اصطلاحات خاص عرفان و تصوف را به طور گسترده در زبان خود به کار می‌برد، از خرقه توبه و ماجراکردن و سماع تا آداب مریدی و شیخی که نشان می‌دهد بخشی از اندیشه ورزی اوست. در آثار خود عنوان‌های عرفانی را وارد کرده و به آن‌ها پرداخته است: «لزوم پیروی از مراد و شیخ»، «بیان مقام رضا و تسلیم»، «در بیان مقام اولیا و توجه به باطن»، «نفی خودی و فنا» و بیان اغلب مقامات و احوال صوفیانه در بوستان و گلستان و دیگر اشعار خود، مستقیم به سراغ مبانی عرفان نظری و عملی می‌رود و درباره وحدت وجود و هستی‌شناسی عرفانی هم سخن می‌گوید و به طور رسمی از آن عقاید حمایت می‌کند.

ره عقل جز پیچ بر پیچ نیست	بر عارفان جز خدا هیچ نیست
توان گفتن این با حقایق شناس	ولی خرده گیرند اهل قیاس
که پس آسمان و زمین چیستند	بنی آدم و دام و دد کیستند؟
پسندیده پرسیدی ای هوشمند	بگویم گر آید جوابت پسند
که هامون و دریا و کوه و فلک	پری و آدمیزاد و دیو و ملک
همه هرچه هستند از ان کمترند	که با هستیش نام هستی برند
عظیم ست پیش تو دریا به موج	بلندست خورشید نام هستی برند
ولی اهل صورت کجا پی‌برند	که ارباب معنی به ملکی درند
که گر افتاب ست یک ذره نیست	و گر هفت دریاست یک قطره نیست
چو سلطان عزت علم برکشد	جهان سر به جیب عدم درکشد

(سعدی، ۱۳۸۶: ۲۲۰)

درباره تعداد غزل‌های عارفانه سعدی هفتاد و یک درصد را ذکر کرده‌اند. (حمیدیان، ۱۳۸۶: ۹۲) در بوستان و گلستان هم علاوه بر مقامات و احوال، گفتارها و حکایات عرفان و صوفیه را به فراوانی آورده‌است و بارها به خلوت‌گزینی و خانقاه‌نشینی خود اشاره می‌کند. در کتاب گلستان نیز حکایاتی از صوفیه می‌گوید که گاهی به شخصیت‌های شناخته‌شده، نسبت می‌دهد و گاهی نامی از آن‌ها نمی‌برد. «درویشی مجرد به گوشه‌ای نشسته بود، پادشاهی برو بگذشت...» (سعدی، ۱۳۸۶: ۴۲) در حکایتی دیگر می‌گوید: «یکی از وزرا پیش ذوالنون مصری رفت و همت خواست...» (همان: ۴۴) باب دوم گلستان، در اخلاق درویشان است و شامل چهل و هفت حکایت می‌شود که همه آن‌ها مربوط به عرفان و تصوف می‌گردد. یکی از حکایات مربوط به عبدالقادر گیلانی و یکی ابوالفرج بن جوزی که به خلوت و عزلت پرداخته‌است. بقیه حکایات از «زاهدی»، «پارسایی»، «درویشی»، «صالحی»، «عارفی»، «عابدی»، «مریدی»، «صاحب‌دلی» نقل می‌شود.

سعدی به بزرگان اولیه عرفان و تصوف ارادت نشان می‌دهد و حکایاتی از آن‌ها می‌آورد تا تأثیر بیشتری داشته باشد. در بوستان این حکایات بیشتر است:

کسی راه معروف کرخی بجست که بنهاد معروفی از سر نخست...

تکبر کند مرد حشمت‌پرست نداند که حشمت به حلم اندرست

(همان: ۲۳۶)

گروهی بر آنند از اهل سخن که حاتم اصم بود، باورمکن...

(همان: ۲۳۹)

شنیدم که در دشت صنعا، جنید سگی دید برکنده دندان صید...

(همان: ۲۴۲)

ماجرای ذوالنون مصری یکی از مهم‌ترین نکات عرفانی را دربردارد؛ از او خواستند بدترین فرد را از شهر بیرون کند تا باران ببارد و مردم از خشکسالی نجات یابند و او خود از شهر می‌رود و پیام انسانی عرفان را می‌رساند که هیچ انسانی بد نیست و عارف خود را باید بدترین مردمان بداند:

به ذوالنون خبر داد از ایشان کسی که بر خلق رنج‌ست و سختی بسی

شنیدم که ذوالنون به مدین گریخت بسی برنیامد که باران بریخت...

(همان: ۲۴۵)

عارف دیگر مورد توجه سعدی، باباکوهی است که از او درس اخلاص می‌آموزد:

ندانی که بابای کوهی چه گفت به مردی که ناموس را شب نخفت

برو جان بابا در اخلاص پیچ که نتوانی از خلق رستن به هیچ...

(همان: ۲۵۲)

همچنین داوود طایی که آموزه پارسایی می‌داد و سعدی نیز از او می‌آموزد:

یکی پیش داوود طایی نشست که دیدم فلان صوفی افتاده مست

مریز ابروی برادر به کوی که دهرت نریزد به شهر ابروی...

(همان: ۲۶۷)

در رسائل خود نیز گفتارهایی از عارفان می‌آورد: «بشر حافی را پرسیدند که اخلاص چیست؟ گفت: الاخلاص هو الافلاس. اخلاص، افلاس و بیچارگی و عجز و درماندگی است.» (همان: ۷۹۲) «سلطان محققان، ابراهیم خواص (رحمة الله علیه) پیوسته با مریدان خود گفتی کاشکی من خاک قدم آن سرپوشیده بودمی.» (همان: ۷۹۴) حکایات عرفانی که از زبان عارفی ناشناس می‌گوید بیشتر است چراکه آموزه و نکته عرفانی و انسانی از نظر سعدی مهم بوده است.

ابتکار سعدی این است که در گروه عارفان و صوفیان قرارنگرفته تا گفته‌های آنان را تکرار کند و به عنوان بخشی از آن‌ها سخن بگوید بلکه سعدی در خارج از این ماجرا و با دیدگاهی وسیع‌تر و بالاتر سخن می‌گوید و نکات معنوی و عرفانی را در جهت انسان‌گرایی خود به کار می‌برد و این نگاه به عرفان کمتر سابقه داشته است، گروهی سرسپرده عرفان و تصوف و گروهی مخالف آن بوده‌اند، اما سعدی هیچ‌کدام از آن‌ها نیست. او به دنبال اندیشه‌های انسانی است و مصادیق آن را هر جای فرهنگ بشری پیدامی‌کند، به آن می‌پردازد و در عرفان و تصوف هم مطالبی در این جهت می‌یابد و می‌گوید؛ چنانکه از ملت‌ها و سرزمین‌های غیرمسلمان هم استفاده می‌کند و گفته‌های معنوی و انسانی و ارزنده را از هر کجا باشد، می‌پذیرد و در جهت تربیتی از آن‌ها بهره می‌گیرد.

غزلیات سعدی گنجینه‌ای از آموزه‌های معنوی و عرفانی است که بیش از هر چیز بر مبنای عرفان عاشقانه و مکتب سکر خراسانی تدوین شده است اما با زبان هنری و زیبایی‌شناسانه او همراه می‌شود:

به جهان خرم از انم که جهان خرم از اوست عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست...

(همان: ۶۸۰)

مقصود عاشقان دو عالم لقای توست مطلوب طالبان به حقیقت رضای توست....

(همان: ۷۵۴)

با این همه، خلاف نظر کسانی که سعدی را عارف و صوفی کامل خوانده‌اند، باید خاطر نشان ساخت که او حکیمی سخنور و پیرو فلسفه اصالت انسان است که اصول انسانیت را در دیدگاهی جهانی آموزش می‌دهد و آموزگار اخلاق و حقوق انسانی است. «به پرسش: آیا سعدی خود احساسات صوفیانه داشته است؟ به احتمال زیاد باید پاسخ منفی داد؛ زیرا نهاد عملی سعدی، او را بیشتر بر آن می‌دارد که به مسائل اخلاقی بپردازد و عرفان را به خدمت ایده اخلاق عالی‌تری برای زندگی خاکی وادارد.» (Donaldson, 1953, 187) حتی ادعا شده که سعدی هرگز در گروه عرفان و تصوف داخل نشده است. (دشتی، ۱۳۸۱: ۹۸) در مقابل این عقیده، برخی سعدی را عارف و صوفی دانسته‌اند و اغلب به جایگاه تصوف در آثار او یا آشنایی او با شیخ شهاب‌الدین عمر سهروردی یا خانقاه او در شیراز استناد می‌کنند. (ر.ک: کاتوزیان، ۱۳۸۵: ۱۲۵)

مهم‌ترین سند درباره تصوف سعدی کتاب شدالازار است که در سال ۷۹۱ق نوشته شده است و ادعاهای عجیبی می‌کند: «وی از افاضل صوفیه و مرتاض و مجاهد بود... او را واقعه‌ها دست‌داد و دیدار بسیاری از اولیاء الله کرد... و او را کرامات بوده است.» (جنید شیرازی، ۱۳۲۸ و ۱۳۶۴: ۴۶۲)

بسیاری از عارفان و شاعران نیز برای احترام به سعدی در کنار نام او شیخ‌الشیوخ، مفخرالسالکین، شیخ العارف و مانند آن استفاده کرده‌اند، اما آثار سعدی چنین چیزی را نشان نمی‌دهند. نوشته‌های او از زبان نویسندگانی است که به دنبال اصول انسانی و جهانی در اندیشه‌های مختلف می‌گردد و می‌خواهد زندگی انسانی و اخلاقی را آموزش دهد و هر نکته مثبتی را در این مسیر از هر شخص و عقیده‌ای، نقل می‌کند و چون در نزد عارفان بسیاری از آن اصول انسانی و اخلاقی وجود داشته است آن‌ها را نیز به خاطر می‌آورد اما نه به عنوان یک سرسپرده به عرفان و تصوف، بلکه یک آموزگار انسانیت در سطح جهانی و نه به عنوان تبلیغ برای مکتبی خاص، بلکه برای خدمت به جامعه انسانی و به همین دلیل تعصب و حمله به مخالفان در آثار او دیده نمی‌شود.

۴- مضامین عرفانی در اشعار عربی و ملمعات سعدی

سعدی در نظم و نثر خود بیش از هر چیز به قرآن کریم و روایات نظر دارد و تفسیرهایی عارفانه از آن‌ها ارائه می‌دهد. در گلستان می‌گوید: «اذا مرّوا باللغو مرّوا کراما» سپس این بیت را در تفسیر آن می‌آورد:

اذا رأیت اثمياً کن ساتراً و حلیمأ یا من تقبح امری لم لا تمّر کریمأ

(سعدی، ۱۳۸۶: ۶۴)

در این دیدگاه عارفانه هرگاه گناهکاری را دیدی باید با بزرگواری گناهش را بپوشانی و از کارهای زشت با بزرگواری عبور کنی.

در حکایتی دیگر می‌گوید:

و أخو العداوة لا يمر بصالح إلا و يلمزه بكذابٍ أشير

(همان: ۸۹)

یعنی صاحب دشمنی یا دشمن بر نیکوکار نمی‌گذرد مگر آنکه او را دروغگوی متکبر می‌پندارد، یعنی او را به دروغ و تکبر متهم می‌نماید. این اخلاق معنوی را در آموزه‌های دیگر نیز دارد. اعرابی به پسرش می‌گوید: «یا بُنّی انک مسئولٌ یوم القیامه ماذا اکتسبت و لا یقال بمن انتسبت» (همان: ۱۱۱) یعنی ای پسر دل‌بندم در روز قیامت از تو می‌پرسند که عملت و دست‌آوردت چیست، نمی‌گویند پدرت کیست. مهم‌ترین روایت در سیر و سلوک عرفانی این است که سعدی آورده‌است: «أعدی عدوَّک نفسک الّتی بین جنّیک» (همان: ۱۱۵) بزرگ‌ترین دشمن تو همان نفس توست که در درون سینه‌ات قرار دارد. چراکه در عرفان جهاد اکبر مبارزه با نفس است که سلوک معنوی برنامه‌مقابل با نفس است.

فقر در عرفان چنان اهمیتی دارد که نخستین فصل از کتاب کشف‌المحجوب هجویری به آن اختصاص یافته و بر محور این روایت استوار است که سعدی آورده: «الفقر سواد الوجه فی الدارین» (همان: ۱۱۶) یعنی فقر روسفیدی در دنیا و آخرت است و روایت: «الفقر فخری» که پیامبر اکرم (ص) فرمود از آن جمله است. (ر.ک: هجویری، ۱۳۸۸: ۱۸) سعدی نیز بارها درباره فقر و درویشی سخن می‌گوید. یک مناجات ملمع زیبا دارد که نکات عرفانی دقیقی دارد:

سبحان من یمیت و یحیی و لا اله الا هو الذی خلق الارض و السما....

انشاتنا بلطفک یا صانع الوجود فاغفر لنا بفضلک یا سامع الدی

(سعدی، ۱۳۸۶: ۶۰۳)

بخشی از اشعار و حتی نثرهای سعدی با عربی آمیخته‌است و در قالب «ملمع» قرار می‌گیرد. ملمع از انواع شعر فارسی شمرده شده که در آن فارسی و عربی درهم آمیخته و یک یا چند بیت فارسی و با یک یا چند بیت عربی یا مصراع عربی با هم آمده‌باشد. در صنایع ادبی به عنوان صنعت تلمیح هم خوانده می‌شود. (الرادویانی، ۱۳۶۴: ۱۰۷؛ شمس‌العلمای گرگانی، ۱۳۷۷: ۳۲۶؛ رستگار فسایی، ۱۳۸۰: ۹۱) ملمع را اغلب از ریشه لمعه دانسته‌اند که پاره‌ای از نور یا گیاه خشک شده باشد اما هر چیز دو بخشی را لمعه لمعه یا تکه تکه هم می‌گویند. در شعر فارسی یک بیت یا یک مصراع به عربی و یک بیت یا یک مصراع به فارسی در کنار هم می‌آیند مانند:

اگر چه دور بماندم امید برنگرفتم مضی الزمان و قلبی یقول انک اتی

(سعدی، ۱۳۸۶: ۳۹۴)

(یعنی زمان گذشت و دل من می گوید که تو می آیی.)

مهم ترین شاهکار سعدی در نوع ملمع را باید در بخش مواعظ وی یافت که قصاید را شامل می شود:

ان هوى النفس يقصد العقل لا يتهدى و يعى ما يقال

خاک من و توست که باد شمال می بردش سوی یمین و شمال

(هوای نفس، زنجیر و بند را پاره می کند و بدون بند و بار حرکت می کند. راهنمایی و هدایت نمی خواهد و هر آنچه گفته می شود را می پذیرد.)

مالك فى الخيمه مسلّقا و انتهض القوم و شد الرحال

عمر بافسوس برف آنچه رفت دیگرش از دست مده بر محال

(تو را چه می شود که در خیمه، دراز کشیده ای؟ درحالی که مردم و کاروان برخاسته اند و بارهای خود را محکم بسته اند.)

قد وعى المسك يا ذا الفتى أفلح من هيا زاد المال

بس که در اغوش لحد بگذرد بر من و تو روز و شب و ماه و سال

(ای جوانمرد، راه سخت و راه رفتن دشوار شده است. کسی که توشه راه آینده را آماده کرده است رستگار می شود.)

لا تترك تغترب بمعمورة يعقبها الهدم او الانتقال

گر بمثل جام جمست ادمی سنگی اجل بشکندش چو سفال

(به دنیای آبادی که ویرانی یا انتقال از آن، در پی دارد، مغرور و فریفته مباش.)

لو كشف التربة عن بدرهم لم ير الا كدقيق الهلال

بسکه درین خاک ممزق شدست پیکر خوبان بدیع الجمال

(اگر خاک از چهره چون ماه شب چهارده آن ها کنار زده شود، جز یک هلال نازک دیده نمی شود.)

واندرس الرسم بطول الزمان وانتحز العظم بمز الليال

ای که درونت به گنه تیره شد ترسمت ایننه نگیرد صقال

(در درازنای زمان، نشانه‌ها پاک شدند و از بین رفتند و به گذر شب‌ها، استخوان‌ها پوسیدند.)

مالک تعصی و منادی القبول من قبل الحق ینادی تعال

زنده دل مرده ندانی که کیست؟ انکه ندارد به خدای اشتغال

(تو را چه می‌شود که نافرمانی می‌کنی؟ درحالی که باد صبا از سوی حق ندای دهد که بیا.)

عز کریم احد لایزول جل قدیم صمد لایزال

پادشهان بر در تعظیم او دست برآورده به حکم سؤال

(با عظمت و بخشنده و یکتاست که از بین نمی‌رود. بزرگ و پاک و بی‌نیاز است که همیشه

وجود دارد.)

کم حزن فی بلد بلقع من علیها بسحاب ثقال

بار خدایی که درون صدف در کند از قطره آب زلال

(چه بسا سرزمینی ناهموار در یک سرزمین خشک و بی‌آب و علق که به واسطه ابرهای پربار بر آن

منت نهاد.)

ان نطق العارف فی وصفه یعجز عن شان عدیم المثال

کار مگش نیست درین ره پرید بلکه بسوزد پیر عنقا و بال

(اگر شخص عارف و دانا به ذات حق، در وصف او سخن بگوید، از بیان جایگاه بی‌مانندش

ناتوان است.)

کم فطن با در مستفهما عاد و قد کل لسان المقال

فهم بسی رفت و نبودش طریق وهم بسی گشت و نماندش مجال

(چه بسا فرد زیرک و باهوش که خواست اقدام به فهم حق کند، بازگشت درحالی که زبان گفتارش

لال شده است.)

لو دنت الفکره من حجه لا حترقت من سبحات الجلال

بر دل عشاق جمالش خوشست تلخی هجران به امید وصال

(اگر اندیشه به پرده و حجاب نزدیک شد از بزرگی و جلال خدا آتش گرفت و سوخت.)
 اصْبَحْ مِنْ غَايَةِ اَلطَّافَةِ يَجْتَرَمُ الْعَبْدُ وَيَبْقَى النِّوَالُ
 بنده دگر بر که کند اعتماد گر نکند بر کرم ذوالجلال

(از زیادی لطف او، این بنده گناه می‌کند درحالی که خدا هم‌چنان به او می‌بخشد و بخشش خود را قطع نمی‌کند.)

إِنْ مَقَالِي حَكَمٌ فَاعْتَبِرْ مَوْعِظَةٌ تَسْمَعُ صَمَّ الْجِبَالِ
 هر که به گفتار نصیحت کنان گوش ندارد بخورد گوشمال

(گفته من حکمت است، پس عبرت گیر. پندی است که به گوش کوه‌های سخت می‌رساند یعنی دل تو سخت از کوه نباشد.)

بَادِيَةُ الْمُحْشَرِّ وَادٍ عَمِيقٌ تَمْتَحِنُ النَّفْسُ وَتَمْضِي الْجَمَالُ
 گر قدمت هست چو مردان برو ور عملت نیست چو سعدی بنال

(صحرای محشر دره تنگ ژرفی است که جان را امتحان می‌کند و زیبایی را از بین می‌برد.)
 رَبِّ أَعْنِي وَاقْلُ عَثْرَتِي أَنْتَ رَجَائِي وَعَلَيْكَ اتِّكَالُ

(پروردگار من، مرا یاری کن و از لغزشم درگذر و مرا از افتادن نگاهدار، تو امید من هستی و اعتماد و تکیه‌ام بر توست.) (سعدی، ۱۳۸۶: ۶۳۰)

در بین غزلیات سعدی نیز ملمع‌های معنوی و عرفانی ملاحظه می‌شود که اغلب در مبارزه با نفس و خودسازی و خودشناسی است، چراکه تا انسان از درون خود را اصلاح نکند در بیرون به موفقیت نخواهد رسید و عرفان در مبارزه با نفس خلاصه می‌شود.

و مَا أَبْرَى وَلَا أَزْكِيهَا كِهْ هِزْجَهْ نَقْلْ كُنْدُ اَزْ بَشَرْ دَرْ اِمَكَانَسْتْ

(سعدی، ۱۳۸۶: ۳۵۰)

(و من نفس خود را از گناه بری نمی‌دانم و از هوی و هوس پاک نمی‌دانم.)
 غزل ۲۹۳ نیز طوری منظم شده که یک بیت فارسی و یک بیت عربی دارد، ولی از حیث محتوا، جنبه عشق زمینی در آن غلبه دارد:

هَذَا صَبْرِي مَا تَوَلَّيْ رَدَّ عَقْلِي مَا ثَنَا صادِ قَلْبِي مَا تَمْشِي زَادَ وَ جَدِي مَا عَابِر...

(همان: ۴۲۴)

(چون روی برگرداند بنای شکیبایی مرا سخت ویران می‌سازد و چون بازگردد عقل و خرد مرا بازگرداند. چون به رفتار آید، دلم را شکار می‌کند و چون بگذرد وجود و شادمانی مرا افزون می‌سازد.) پنج بیت از غزل ۳۴۶ نیز عربی آمده و در موضوع عشق زمینی است اما در سه غزل بعد یک بیت عربی زیبا کاشته شده است:

نَفْسِي تَزُولُ عَاقِبَةُ الْأَمْرِ فِي الْهَوَى يَا مَنِيَّتِي وَ ذَكَرَكَ فِي النَّفْسِ لَا يَزُولُ

(جان من سرانجام در عشق تو از بین می‌رود. ای آرزوی قلبم! و یاد تو در جان من همیشه برجای می‌ماند.)

اما در غزل ۳۵۴ نکات معنوی فراوانی است که جداگانه باید شرح شود:

وَقْتُهَا يَكْدُمُ بَرَأْسُودِي تَنَمَّ قَالَ مَوْلَانِي لَطَرْفِي لَا تَنَمَّ

(گاه‌گاهی یک لحظه بدنم آرامش می‌یافت، سرورم و محبوبم به چشمم گفت: نخواب) اسقیانی و دعانی افتضح عشق و مستوری نیامیزد به هم

(ای دو یارم، به من باده بنوشانید و بگذارید رسوا شوم، عاشقی با پارسایی و پرده‌نشینی سازگار نیست)

مَا بَهْ مَسْكِينِي سِلَاحِ انْدَاخْتِم لَا تَحْلُوا قَتْلَ مَنْ الْقِي السَّلَم

(ما از ناتوانی اسلحه نبرد را افکندیم، کشتن کسی که صلح پیش آورده را روا ندارید) يَا غَرِيبَ الْحُسْنِ رَفَقًا بِالْغَرِيبِ خُونِ دُرُوشَانِ مَرِيْزِ اِي مَحْتَشَم

(ای که در زیبایی بی نظیری، با عاشقان آواره نرمش کن، ای با حشمت، خون تهیدستان را نیز) گر نکردستی به خونم پنجه تیز مَا لِيْذَاكَ الْكَفِّ مَخْضُوبًا بِدَمِّ؟

(اگر برای کشتن من چنگ تیز نکرده‌ای؟ پس پنجه دستی که به خون رنگین شده، چراست؟) قَدْ مَلَكَتِ الْقُلُوبَ مَلَكَ دَائِمًا خَوَاهِي اَكْنُونِ عَدْلَ كُنْ خَوَاهِي سَتَم

(تو مالک همیشگی قلب من شده‌ای، اینک چه به عدالت و چه بیداد کنی، اختیار با توست)

گر بخواهی ور برانی بنده‌ایم لا ابالی ان دعالی او شتم

(اگر ما را بپذیری یا نپذیری، بنده و چاکر توایم، هیچ باکی نیست، خواه یار مرا دعا و آفرین کند و خواه دشنام دهد.)

یا قضیب البان ما هذالوقوف؟ گر خلاف سرو می‌خواهی بچم

(ای شاخه درخت بان، این ایستادن از چیست؟ اگر می‌خواهی آبروی سرو را بریزی خم شو و بخرام.)

عمرها پرهیز می‌کردم ز عشق ما حسب الان الا قد هجم

(همواره از عشق دوری می‌کردم، حالا حساب از دستم بیرون رفت و عشق تاختن آورد!)

خلیانی نحو منظوری آقف تا چو شمع از سر بسوزم تا قدم

(ای دو یاور و دوست مرا رها کنید تا در راه محبوبیم بایستم و چون شمع از سر تا پا بگذارم.)

در ازل رفتست ما را دوستی لاتخونونی فعهدی ما انصرم

(پیوند دوستی و عشق ما ازلی است، با من نیرنگ و ناراستی نکنید چراکه پیمان و پیوندم گسسته نمی‌شود.)

بذل روحی فیک امر هین خود چه باشد در کف حاتم درم؟

(جان‌دادن در راه تو و اینکه فدایت شوم کاری آسان است، پول در دست بخشنده‌ای چون حاتم طایی چه ارزشی دارد؟)

بندهام تا زنده‌ام بی‌زینهار لم ازل عبدا و اوصالی رمیم

(تا زنده هستم و جان دارم بنده و چاکر بی‌امان توام و پیوسته بنده‌ام، اگرچه بدنم پوسیده و خاک شود.)

شنعه العذل عندی لم تفد کز ازل بر من کشیدند این رقم

(ملامت و سرزنش ملامتگران سودی نداشت، چراکه از روز ازل بر من نشان و داغ عشق نهاده‌اند.)

گر بنالم وقتی از زخمی قدیم لا تلومونی فجرحی ما التحم

(اگر گاهی از زخم دیرینه ناله کنم، سرزنش نکنید، چراکه دهانه زخم من به هم نمی آید و پیوند نمی گیرد.)

ان تـرد محـو البرایـا فانکشف تا وجود خلق ریزی در عدم

(اگر می خواهی که نقش مردم را از پهنه جهان پاک کنی، پرده از رخ برگیر تا هستی موجودات را در چاله نیستی افکنی.)

عقل و صبر از من چه می جویی که عشق کلمات است بنیانها هدم

(خردمندی و شکیبایی از من مجو که عشق هر زمان که بنیادی استوار قراردادم، آن را ویران کرد.)

انت فی قلبی الم تعلم به کز نصیحت کن نمی بیند الم؟

(تو در قلب و خاطر منی، آیا خودت نمی دانی؟ بدین جهت است که دلم رنجی از سرزنش پندگویان نمی یابد.)

سعدیا جان صرف کن در پای دوست ان غایات الامانی تغنم

(ای سعدی، جان در قدم یار بنه، همانا عاشق نهایت آرزوها را که جان بازی باشد، مغنم می شمارد.) (همان: ۴۴۸)

در این غزل مشاهده شد که سعدی به ابتکاری شگرف، ملمعی تنظیم نموده که یک مصرع آن فارسی یکی عربی است و غیر از جنبه ادبی در تحلیل محتوا به مکتب عشق در عرفان اشاره دارد. غزل متضمن این نکته است که لایه درونی و باطنی انسان اصالت دارد و عشق بدین جهت اهمیت دارد که تحول باطنی ایجاد می کند. در این دیدگاه معنوی همه تحولاتی که در بیرون از انسان رخ می دهد، به درون برمی گردد. بسیاری از غزلیات سعدی با همین شیوه و هدف سروده شده اند. در غزل ۵۱۸ نیز به طور نامنظم سه بیت عربی اما پراکنده دارد با همین دیدگاه و در تفسیر عشق. غزل ۵۲۱ نیز در چند مصراع عربی همین حسرت عاشقانه را پی می گیرد. اوج عاشقی را در ملمع ۵۸۶ دارد:

به پایان امد این دفتر، حکایت همچنان باقی به صد دفتر نشاید گفت حسب الحال مشتاقی

کتاب بالغ منی حبیباً معرضاً عنی ان افعل ماتری انی علی عهدی و میثاقی

(همان: ۵۳۴)

(کتابی از من به پایان رسید و هنوز محبوبیم از من رویگردان است. هرچه می کنم از روی عهد و پیمان من است، اما به چشم او نمی آید.)

اخلائی و احبابی ذروا من حبّه مابی مریض العشق لاییری و لایشکو الی الراقی

(ای دوستان و عزیزان من! رهاکنید که از عشق او چه به من رسیده است؟ بیمار عشق شفا نمی یابد و به افسونگر شکایت نمی کند.)

قم إملأ واسقنی کأساً ودع مافیہ مسموماً اما انت الذی تسقی؟ فعین السّم تریاقی

(برخیز جام را پُرکن و آن را به من بنوشان و رهاکن آنچه را در آن است، رهاکن هرچند مسموم است. آیا تو ساقی نیستی؟ پس اصل زهر مرا، پادزهر است.)

سعی فی هتکی الشّانی و لمّا یدر ما شانی انا المجنون لا اعبا باحراق و اغراق

(کوشیدند تا مرا هتک حرمت کنند و ندانستند که من حتی متوجه نمی شوم! چراکه من مجنون عشقم و ترس از سوختن و غرق شدن ندارم.)

لقیت الاسد فی الغابات علی صیدی و هذا الطّبی فی شیراز یُسبِنی باحداق

(شیر قدرتمند در جنگل نتوانست مرا صید کند، ولی این آهو بچه در شیراز مرا آواره باغ ها و بستان ها نمود.)

در غزل ۵۸۷ نیز چند مصراع عربی آمده که تصویرسازی های زیبایی دارد و احوال عاشقی را ترسیم می نماید. مانند: «سادی، احتراق القلب من الاشواق» (ای سروران، دل از آتش اشتیاق و آرزو سوخت). یا «کیف یحلو ز من البین لدی العشاق؟» (چگونه ایام فراق پیش عاشقان شیرین و خوش خواهد بود؟). در سه غزل ۵۸۸ و ۵۸۹ و ۵۹۴ نیز آخرین ملمعات سعدی آمده که در اولی به طور منظم یک بیت فارسی و یک بیت عربی را آورده است.

یا غایه الامانی، قلبی لدیک فانی شخصی کما ترانی، من غایه اشتیاقی

(ای همه آرزوهای من، دلم نزد توفانی شده است. حال من از فرط شوق و اشتیاقی که دارم این است که می بینم!)

یا سعدیا کیف صرنا، فی بلدّه هجرنا من بعد ما سهرنا، والایدی فی العناق

(ای سعدی! اینک چگونه حالی داریم در این دیار غربت که به آن کوچیده ایم، پس از آنکه دست در گردن یار، تا صبح بیدار بودیم!)

خان الزمان عهدی، حتی بقیت وحدی ردّوا علیّ ودی، بالله یا رفاقی

(روزگار به پیمان من وفانکرد و اینک تنها مانده‌ام، ای رفیقان شما را به خدا که عزیزانم را به من بازگردانید.)

ان متّ فی هواها، دعنی امت فداها یا عاذلی نباها، ذرنی و ما الاقی

(اگر در عشق او بمیرم، بگذارید بمیرم و فدای او شوم. ای که به‌خاطر عشق او را ملامت‌می‌کنی مرا با آنچه روبرویم است، تنها بگذار.)

قام الغیاث لمّا، زمّ الجمال زمّا والیل مدلهما، والدمع فی الماقی

(همان: ۵۳۵)

(فریاد الغیاث بلند شد، زمانی که زمام شتر را بستند؛ زمانی که شب، سخت تاریک و اشک در گوشه چشمان بود.) غزل ۵۹۴ نیز در بحر هزج و مسدس است که با دو بیت عربی شروع می‌شود اما تلاش کرده یک بیت فارسی و یک بیت عربی درست کند و همان مضمون عاشقانه را ادامه می‌دهد.

ترحمّ ذلتی یا ذالمعالی و واصلنی اذا شوشت حالی

آلا یا ناعس الطرفین سکری سل السّهران عن طول الیالی...

(همان: ۵۳۷)

(اشتباه مرا ببخش ای صاحب بلندمرتگی‌ها و به من ببیوند، حالا که مرا آشفته ساخته‌ای. ای آنکه چشمانت مست خواب است، از شب‌زنده‌داران، درباره شب‌های طولانی بپرس.)

از مجموع چهارده غزل ملمع سعدی، می‌توان دریافت که به پیروی از قدمای شعر فارسی چون شهید بلخی در این میدان گام نهاده‌است. در عصر او اکثر شاعران به این نوع شعر تمایل نشان داده‌اند به‌ویژه مولانا، حافظ، خواجه، ابن‌یمین و فخرالدین عراقی و اوج آن یا عبدالرحمان جامی است و کماکان تا به امروز ادامه یافته‌است. (ر.ک: طلوعی‌آذر، ۱۳۷۴؛ مدبری، ۱۳۷۰) یکی از مهمترین کاربردهای معنوی ملمع برای دعاست که در چندین مورد از ابیات فوق ملاحظه‌شد. در کنار آن از قسم و سوگند نیز به‌عنوان کاربردهای ملمع نام‌برده‌اند که نمونه‌های آن نیز در ملمعات سعدی فراوان بود. از طرفی در این ابیات یا مصراع‌های عربی شاعر فرصت می‌یابد تا صنعت اقتباس را بهتر نشان دهد و چه‌بسا واژه‌ها یا عباراتی از آیات و احادیث یا گفته‌های بزرگان ذکر کند.

از صنعت تشبیه نیز اغلب برای بیان امور معنوی استفاده می‌شود و سعدی نیز در این زمینه هنرنمایی دارد:

شبان تیره امیدم به صبح روی تو باشد و قد تفتش عین‌الحوه فی الظلمات

(همان: ۵۶۲)

که به راستی چشمه زندگی را در تاریکی ظلمات می‌جویم. تشبیه مرکب مضمهر را همراه با تلمیح بین دو مصراع آورده و مصراع عربی مشبّه به است. از این ظرفیت عربی برای بیان زیبایی‌شناسانه بهره‌برداری می‌شود.

قصاید عربی سعدی در بخش مواعظ (از ۶۶۲ تا ۶۷۶) شامل چند مدح و غزل و قطعه و مفردات می‌شود که قصیده‌ها اغلب مدحی است، اما نکات معنوی در همه آن‌ها قابل ملاحظه است.

الحمد لله رب العالمین علی ما اوجب الشکر من تجدید الائه

(سپاس و ستایش پروردگار جهانیان را که نوبه‌نو بر نعمت‌های خود افزود و شکر نعمت را بر ما واجب ساخت.) (همان: ۶۶۶)

اخلای لاترثوا لموتی صبابه فموت الفتی فی الحب اعلی المناصب

(یاران: چون از سر عشق بمیرم، بر من زاری نکنید، که مرگ در راه عشق والاترین مقام است.) (همان: ۶۶۷)

و من ذالذی یشتاق دونک جنه دع النار مثوای و أنت معاقبی

(وقتی که تو باشی، کیست که مشتاق بهشت باشد؟ اگر تو کیفرم دهی، روادارم که دوزخ جایگاهم باشد.) (همان: ۶۷۰)

عزیز علی السّعدی فرقه صاحب و طوبی لمن یختار عزله راهب

(فراق یار بر سعدی گران است. خوشا آن که عزلت راهبان اختیار کند.) (همان: ۶۷۱)

ایمنع مثلی من ملازمه الهوی و قد جبلت فی النفس قبل جبلتی

(آیا سزاوار است که چون منی را از عاشقی منع کنند، من که پیش از آفرینش، عشق در جانم سرشته بود.) (همان: ۶۷۲)

رکب الحجاز تجوب البر فی طمع والبر احسن طاعات و اورد

جُد وابتسم و تواضع واعظف عن زلل و انفع خلیلک، و انقع غلّة الصادی

(همان: ۶۷۱)

(راهیان حجاز در طمع ثواب، بیابان می‌پیمایند، حال آنکه نیکی خود بهترین طاعت و عبادت است. سخاوت پیشه‌کن و متبسم باش، فروتنی کن و از گناه درگذر، به یار خود بهره‌رسان و عطش تشنگان را فرو نشان.)

ما هذه الدنيا بدار مخلد طوبی لمُدخر انعم إلى غد...

أو يحسب الإنسان ماسك اهتدی لا، من هداه الله فهو المهتدی

(همان: ۶۷۵)

(این جهان سرای جاودان نیست، خوشا آن که از برای فردا نعمت بهشت اندوخت... آیا انسان گمان می‌کند که اگر سالک راه شد، هدایت خواهد یافت؟ نه، هر که خداوندش هدایت کند، هدایت شده است.)

أمدّخر الدنیا و تاركها آسی لدار غدان كان لابدّ من ذخّر

على المرء عار كثرة المال بعده وإنك يا مغرور تجمع للفخر

عفا الله عنا ما مضى من جریمه و من علينا بالجميل من الصبر

(همان: ۶۷۳)

(ای جهان‌اندوز که جهان را با غم و افسوس وخواهی نهاده، اگر اندوخته‌ای باید، سرای فردا راست. ننگ است بر آدمی ثروتِ انبوه به‌جانهادن، و تو ای غرّه، از برای فخرفروشی ثروتی گردمی‌آوری. بر گناهان گذشته ما خدایمان عفوکناد و به من خود به ما صبر جمیل دهد.)

صلنی و دع ثمّ النعم لا اله لا أشتهي إلّا ألیک مصیرا

(همان: ۶۷۴)

(به وصالم بنواز و نعمت جنت را ارزانی خواهان آن کن، من جز با تو بودن را خوش ندارم.)

یکی از عرفانی‌ترین اشعار عربی سعدی وصف حالی زیباست که از مقام توبه آغاز می‌کند:

ربّ اعف عني وهب لي مابكيت آسی إني على فرط أيام مضت أس

مر الصّبا عبثاً و ابيضّ ناصيتي شيباً، فحتی صتی یسود کراسی

یا لهف عصر شباب مرّ لاهیة لا لهو بعد اشتعال الشیب فی راسی
یا خجلتا من وجوه الفائزین اذا تباشرت، و بوجهی صفره الیاس
یا حسرتا عند جمع الصالحین غدا ان کنت حامل أوزاری و أدناسی
و هل یقر علی حرّ الحمیم فتی لم یستطع جلدأ فی حرّ دیماس
یا واعد العفو عما اخطاوا ونسوا سالتک العفو، انی مخطیء ناس
إذا رحمت عبیدأ أحسنوا عملاً فی الحشر یا ربّ فارحمنی لإفلاسی
واصفح بجودک یا مولای عن زللی رغماً لابلیس، یا یشمت بآبلاسی
و احشرن أعمی إن استوجبت لائمۃ لا أقتضح بین جیرانی و جلاسی
(همان: ۶۷۱)

- ۱- پروردگارا، از گناهی درگذر و گریه‌های غمگنانه‌ام را بر من روادار، که من بر تباهی ایام گذشته خویش اندوهگینم.
- ۲- جوانی بر عبث بگذشت و پیشانی من موی سپید پیری بر خود دید. پس تا کی باید دفتر (اعمال) من سیاه شود؟
- ۳- بر روزگار جوانی افسوس! که در لهو گذشت، (اما) پیرانه‌سر که موی سپید شود، لهو و بازی نباید کرد.
- ۴- چه مایه شرم خواهم کرد آنگاه که روی و رخسارِ رستگان گشاده و بر چهره من زردی نومیدی خواهد بود.
- ۵- ای به نیکی پرده‌پوش، خصال من گرچه به چشم مردمان زیباست، در نظر زشت آمده‌است.
- ۶- اگر فردا که صالحان گرد آیند من بار گناهان و زشتی‌های خویش را بر خود داشته‌باشم، افسوس و دریغ!
- ۷- آیا کسی که گرمای گرمابه را تاب نمی‌آورد، بر داغی آب‌های دوزخ پایداری تواند کرد؟
- ۸- ای که خطاکاران و فراموش‌کاران را وعده عفو داده‌ای، از تو بخشایش می‌خواهم، که من خطاکار و فراموش‌کارم.
- ۹- پروردگارا، اگر به روز حشر بر بندگان نیکوکار می‌بخشایی، باری بر تهیدستی من رحم‌آور.
- ۱۰- ای مولای من، به بخشش خویش از لغزشم درگذر، به کوری چشم ابلیس و تا او در حیرت من شادی نکند.

۱۱- و چون مستوجب کیفر باشم، مرا (در حشر) نابینا برانگیز، تا میان همسایگان و همنشینانم رسوا نشوم.

در میان اشعار عربی سعدی مناجات‌های عارفانه و ابیاتی در مدح و ثنای حق آمده‌است که از نکات دقیقی برخوردارند، مانند:

الحمد لله رب العالمین علی مادر من نعمه عز اسمہ و علا
 الکافل الرزق إحساناً و موهبه إن أحسنوه و إن لم یحسنوا عملاً
 سبحانه من عظیم قادر صمد منشی الوری جیلاً من بعد هم جیلاً....

(همان: ۶۷۴)

سپاس و ستایش خدای را که پروردگار جهانیان است و نامش گرامی و بلند، بر آن باران نعمت که ارزانی داشته‌است.

آن عهده‌دار روزی از سر احسان و بذل، خواه برای او نیکی کنند، خواه نکوکار نباشند.
 منزّه است آن بزرگ قادر بی‌نیاز، آن آفریدگار مردم، نسل‌ها از پس هم...

۵- نتیجه‌گیری

سعدی به شعر عربی علاقه نشان داده و در این حوزه طبع‌آزمایی می‌کند، دلیل این گرایش را می‌توان دانش وسیع و پیوند قلبی او با قرآن کریم بیان نمود و اینکه تلاش می‌کند گفته‌های او تفسیری بر آیات آسمانی باشد. حضور او در نظامیه بغداد و تحصیل و تدریس او در شهرهای مهم عرب‌زبان در آن عصر را نیز باید مؤثر دانست. زیرا درحقیقت بخشی از مخاطبان او عرب‌زبان‌ها بوده‌اند و این اشعار نوعی احترام به جمعیت کثیر طرفداران او در شهرهای عربی در سرزمین‌های اسلامی است. سعدی ابتدا با عرفان و تصوف آشنایی داشته و از گفته‌های او روشن است که عارفان بزرگ عصر خود چون شیخ شهاب‌الدین عمر سهروردی را دیده و به او پیوسته و سیر و سلوک نموده و در خانقاهی در شیراز مدفون شده‌است، با این همه، او صوفی نبوده و ادیبی انسان‌گرا و اخلاقی است که همه تلاش خود را به تعلیم و تربیت و آموزش اختصاص داده‌است. از این پژوهش نتیجه می‌شود که سعدی در اشعار عربی و ملمعات خود نیز به ظرایف معنوی و عرفانی تمایل نشان داده‌است و بسیاری از ظرائف و دقائق عرفانی انسانی در آن‌ها بازتاب یافته‌است.

منابع و مأخذ:

- ۱- جنید شیرازی، معین الدین ابوالقاسم (۱۳۲۸ش). شدالازار فی خط الاوزار عن زوار المزار، تهران: کتابخانه مجلس.
- ۲- حمیدیان، سعید (۱۳۸۳ش). سعدی در غزل، تهران: قطره.
- ۳- دشتی، علی (۱۳۸۱ش). در قلمرو سعدی، تهران: اساطیر.
- ۴- الرادویانی، محمد بن عمر (۱۳۶۴ش). ترجمان البلاغه، تهران: اساطیر.
- ۵- رستگار فسایی، منصور (۱۳۸۰ش). انواع شعر فارسی، شیراز: نشر نوید شیراز.
- ۶- سعدی، مصلح بن عبدالله (۱۳۸۶ش). کلیات سعدی. نسخه محمدعلی فروغی، تهران: نشر بادبادک.
- ۷- شمس‌العلمای گرگانی، محمدحسین (۱۳۷۷ش). ابداع البدایع، تبریز: نشر احرار تبریز.
- ۸- شیرازی، عیسی بن جنید (۱۳۶۴ش). تذکره هزار مزار، تصحیح عبدالوهاب نورانی وصال، کتابخانه احمدی شیراز.
- ۹- طلوعی آذر، عبدالله (۱۳۷۴ش). تحقیق و بررسی در اشعار ملمع (رساله دکتری): دانشگاه تهران.
- ۱۰- کاتوزیان، محمدعلی همایون (۱۳۸۵ش). سعدی شاعر عشق و زندگی، تهران: انتشارات مرکز.
- ۱۱- مدبری، محمود (۱۳۷۰ش)، شرح احوال و اشعار شاعران بی‌دیوان، تهران: نشر پانوس.
- ۱۲- مؤید شیرازی، جعفر (۱۳۶۲ش). شناختی تازه از سعدی، شیراز: نوید.
- ۱۳- هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان (۱۳۸۸ش). کشف‌المحجوب، تصحیح محمود عابدی، تهران: سروش.

14. Donaldson, D.M. (1953). Studies in Islamic Ethics: Iando